

میرزا احمد صفائی که در سال ۱۲۳۶ متولد شد و در سال ۱۳۱۴ قمری
در گذشت؛

میرزا ابراهیم معروف به یغمای ثانی که در سال ۱۲۴۳ به دنیا آمد و به
سال ۱۳۱۰ وفات یافت.

میرزا محمد خطر متولد سال ۱۲۴۵ و متوفی به سال ۱۳۰۲ قمری؛
بیگم که به سال ۱۲۵۱ قمری به دنیا آمد و همسر آقا حسین نامی شد؛
مریم که میرزا اسماعیل تاراج وی را به همسری گرفت .
سومین همسر یغما آمنه دختر صفر خوری بود . آمنه زن ابو محمد برادر
یغما بود؛ پس از مرگ شوهرش زن میرزا ابوالحسن یغما شد و برای او فرزندی
نیآورد .

محمد ابراهیم باستانی پاریزی

رؤسای معارف کرمان تا حبیب یغمائی

من همانروز دل و صبر به یغما دادم
که مقید شدم آن دلیر یغمائی را

سی سال قبل که نخستین شماره یغما منتشر شد ، من در روزنامه خاور یادداشتی درباب انتشار آن نوشتم . پریروز که آن یادداشت را مرور می کردم ، ضمن تجدید خاطرات ، و تأسف بر احوال عمر گذشته - که خود حدود یک قرن اسلامی است - يك انبساط و شوق تازه ای در خاطرم پدیدار شد ، و آن این بود که متوجه شدم ، بسیاری از آرزو ها که در آن یادداشت مختصر در سر می پروراندم ، و بسیار امیدهایی که در مورد یغما در دل داشتم ، طی این سی سال به مرحله حصول پیوسته است .

لازم بود که درین مجموعه که به مناسبت سی امین سال یغما منتشر میشود ، مخلص هم - که خری جزء علاف ها رانده ام و خود را در سلك نویسندگان یغما جا زده ام - یادداشتکی بنویسم . هر چه فکر کردم ، دیدم چیزی بخاطر نمیرسد و در واقع اگر هم چیزی بود - هر چه بود - در گرفتاریهای قائم مقام ، در یغما همه را به مناسبت هائی کنجاانده ام . مگر دیگر چیزی باقی است ؟

چون لازم بود که اگر یادداشتی نوشته شود ، به عادت مألوف ، طبعاً ربطی به کرمان پیدا کند و گریزی بر آن دیار زده شود ، مناسبت تر آن دیدم که با اشاره به خدمت صدروزه استاد یغمائی در کرمان - به مناسبت ریاست معارف آنجا -

بوده باشد، و درین باب چه بهتر که از همکاران و هم‌قدمان استاد، یعنی آنها که پیش ازو در کرمان، خدمت معارف را گزیده بوده‌اند - یادی به میان آید. هم‌یادیاران است و هم تجدیدخاطرات، و هم اطلاعات مختصری دربارهٔ تحولات فرهنگی در گوشه‌ای ازین مملکت.

بیش از هفتادسال از شروع - یا بهتر بگویم شیوع فرهنگ جدید در کرمان میگذرد و مدارس دولتی در این استان رواج یافته و رؤسائی که از طرف وزارت معارف به کرمان آمده‌اند کوشش داشته‌اند در زوایای دورافتاده این استان با ایجاد مدارس جدید مشعلی از نور دانش و فرهنگ روشن کنند، شك نیست که تأسیس مدرسه در سالهای اولیه بی‌اندازه مشکل بود و مسلماً افتتاح یک دبستان در سال ۱۲۹۵ ش. (فی‌المثل) بس دشوارتر از تأسیس چند باب آن در زمان حال، انجام مییافته است. در این چند صفحه ضمن نگارش شرح حال مختصر رؤسای فرهنگ کرمان در طی چهل سال، آماری از مدارس تأسیس شده هر سال نیز بدست داده شود. باید اضافه کنیم که اکثر قریب باتفاق این رؤساء فقط بمنظور و قصد توسعه فرهنگ باین استان قدم گذاشته‌اند و تا حد امکان و قدرت برای رسیدن باین هدف کوشیده‌اند، در این مورد قصد آنست که نام‌یک پیشقدمان این راه را ذکر کنیم و این تذکر اگر لحن شوخی بخود گرفته باشد، صرفاً رفع خستگی خواننده در نظر بوده است لاغیر، ...^۱

اینک فهرستی از رؤسای فرهنگ کرمان و سالهای ریاست آنان و همچنین تعداد مدارس که هر سال تأسیس یافته و افتتاح گردیده است، در حقیقت این ارقام کلانمهریک از آنان است

۱ - قسمت اعظم این مقاله بر اساس یادداشت‌هایی است که در نشریه ۱۳۲۳ فرهنگ

کرمان به چاپ رسانده‌ام.

سال	تعداد آموزشگاه	نام رئیس
۱۲۸۵	۳ « باب (مدرسه شهاب، مدرسه سعادت	
	و مدرسه زرتشتیان)	-
۱۲۸۶	۲ « (مدرسه سعادت)	-
۱۲۸۷	۲ « (حکمت و فلسفه)	-
۱۲۸۹	۱ «	-
۱۲۹۲	۲ « (عصمتیه)	-
۱۲۹۳	۲ «	کاظمی
۱۲۹۴	۲ «	«
۱۲۹۵	۱ « (پرورشگاه صنعتی)	مجددالاسلام
۱۲۹۷	۳ «	شیخ یحیی
۱۲۹۸	۲ «	«
۱۳۰۰	۱ «	فهیمی
۱۳۰۱	۱ «	صادق انصاری
۱۳۰۲	۲ «	تاج‌الدین خان
۱۳۰۳	۲ «	انصاری
۱۳۰۴	۱ «	«
۱۳۰۵	۴ «	«
۱۳۰۶	۲۴ «	جودت
۱۳۰۷	۳ «	«
۱۳۰۸	۲ «	«
۱۳۰۹	۲ «	«
۱۳۱۰	۶ «	«

سال	تعداد آموزشگاه	نام رئیس
۱۳۱۱	« ۲ »	جودت
۱۳۱۲	« ۱ »	«
۱۳۱۳	« ۷ »	انصاری
۱۳۱۴	« ۳ »	مایل
۱۳۱۵	« ۳ »	«
۱۳۱۶	« ۵ »	«
۱۳۱۷	« ۳ »	«
۱۳۱۸	« ۵ »	کسروی
۱۳۱۹	« ۲۱ »	عدل امین
۱۳۲۰	« ۸ »	میرهن
۱۳۲۲	« ۶ »	«
۱۳۲۳	« ۱۲ »	دکتر بقائی
۱۳۲۴	« ۶ »	کسروی
۱۳۲۵	« ۱۳ »	حکمت
۱۳۲۶	« ۲۸ »	دکتر شریف
۱۳۲۷	« ۱۶ »	حبیب یغمائی
۱۳۲۸	« ۴۲ »	قاسمی
۱۳۲۹	« ۴۷ »	سجادیان
۱۳۳۰	« ۳۵ »	صفاری
۱۳۳۱	« ۱۷ »	«
۱۳۳۲	« ۳۲ »	عدالت

بعد ازین سال آقایان بهمن حبیبی، و دست غیب، و مزینی و بختی و

منصوریان و قائلی آمده اند که بحث در اقدامات آنان ووقعیتی دیگر می طلبد و

ما درین فصل فقط به یاد پانزده رئیس معارف کرمان، نازمان حبیب یغمائی میگردانیم.

یغما!

اولین شماره یغما یا طبیعی خوب و مطالبی مرغوب منتشر شد و چشم دوستان ایندو هنر و سخن سنج نامی آقای حبیب یغمانی با ذوق سرشار خویش یغما را چون زیبا و دلربا و چنان بامعنی و دقیق از چاپ خارج نموده که باید گفت یا اینکه اولین شماره یغماست که با بدائره مطبوعات میگذارد با این حال این طبل یکشنبه صدساله میزند.

استاذان سخن فارسی و لکنتانچنان بدیع گوی ادب یا حبیب محبوب همدست شداد و تنیات دلربا را با انتشار مجله یغما آغاز کردند.

از این پس یغمانی دلربا هر ماه یکبار دل دوستان ادب را به یغما خواهد برد و چشم آنها را مدتی برصفحات زیبای خود خواهد دوخت و کام آنان را از خلوای طبع هکر بار استاذان سخن شیرین خواهد داشت.

من حتم دارم هر کس اولین شماره یغما را به بیاند دل و صبر یغما دهد و هفتاد هفتاد آن دلبر یغمانی را!

حبیب یا چشمانی که از نتیجه مطالعات بیانی کم سو شده و بارحتی که از تحمل شدائد فرسودگی پیدا نموده - به خصمه در اصلاح یغما میگوید و آنگاه میگوید که حاضر است در این راه از هر چیزی بگذرد و روی همین اصل است که اولین شماره یغما که تمام امور آن بدست خود او انجام شده بسیار نفیس و بسیار لطیف از چاپ در آمده است.

حبیب در دیباچه این شماره می نویسد:

«گرایانندین و رانندین قومی پیراتب کمال و روی پرتابانند آنها از مرغزغلات نیل همچنان جز بر آهنی و مواظبت و تنبیه زمانداران آن قوم امکان پذیر نیست و این وظیفه دقیق و دهنوار مخصوصاً برعهده دستکاه فرهنگی کشور است. آنکه از یکطرف در بسط و چگونگی تعلیمات بگردد و از سوی دیگر هنرمندان و ارباب ادب را حمایت و دستگیری کند تا اندک اندک ذوق لطیف و زیبا پسندی معنوی در مردم پدید آید، چندانکه خود بخود بدان بگردد و از ظواهر آراسته تری از مغز روی پرتابند.»

با اینکه بقول او «امروز هم چنانکه مشهور است این نوع مجلات غالب مشتری نمیتواند یا هنر را دیگر گونگی ملتم و تربیت که یکی از آثار آن افزایش سطح و کاهش عمق معارف عمومی است چنین نتیجه بخشیده که با سوادان و خوانستاران روزنامه ها و مجله ها خوانندین دستانهای بی پروا و دیدن پروهای شهوت انگیز ستارگان سینما را بر مطالبه آثار و صمیمی پررگان علم و ادب ترجیح می دهند.»

با اینحال «یغما» نامه ایست که بی تواند هم مصلیان را بکار آید و هم مترسلان را بلاغت آفریند. انتشار یغما برای نویندگان راه ادب فارسی بسیار منتهم است و ما خود وقتیم حقه سخن سنج نامی ایران توانست با تنظیم این مجله خدمت خود را در عالم مطبوعات عمیق تر و روشن تر جلوه دهد.

انتظار ما از طبقه جوان و موردالفکر آنست که با استقبال این مجله و کم نظیر پشتابند و با کسکها و تشویقهای خویش بر دلگرمی سخنگوی نامی ایران بیفزایند که حیف است «ذوالفقار علی» در تمام وزبان حبیب در کام باشد.

۱- مصطفی کاظمی

اولین رئیس فرهنگ رسمی کرمان سید مصطفی خان کاظمی بود که سال ۱۲۹۳ ش. برای افتتاح مدارس جدید بکرمان آمد. کرمانیها او را دپسر سید ریش بلند، خطاب میکردند. او از اعضاء مؤثر حزب دموکرات کرمان بود و به همین جهت توقیف هم شد (ولی در راه تبعید به شیراز، حکم آزادی او رسید). مصطفی خان کاظمی هم رئیس فرهنگ بود و هم رئیس مدرسه ابتدائی احمدی و خلاصه اولین مدرسه دولتی کرمان را تأسیس کرد. سید مصطفی کاظمی از رجال معروف ایرانست و تا کنون پستهای حساس زیادی داشته و در موارد عدیده لیاقت خود را ثابت نموده است. کاظمی مدتها استاندار کرمان بود، و وقتی به جای او معاضد السلطنه پیرنیا به استانداری رسید، مرحوم مشاق به شوخی گفته بود:

از پس کاظمی آن مرد خدا کریا، کوریا، پیرنیا

روزی هم که او بهمراهی مرحوم سید محمد هاشمی به کالت شهر کرمان انتخاب شد مرحوم مرتضوی بر ازجانی دبیر کرمان گفته بود:

کاظمی و هاشمی، دو منتخب شهر هر دو شریفند چون ز نسل بتولند

به ز همه نام مصطفی و محمد سعد بود، زانکه هر دو نام رسولند

آثار خیر او و تأسیسات جدید شهر هنوز بنام او باقیست. پس از کاظمی مدتی حاج نایب‌الصدر به عنوان کفالت فرهنگ کرمان را اداره کرد، تا نوبت به مرحوم مجدالاسلام کرمانی رسید، مجدالاسلام کرمانی اولین رئیس کرمانیست که بدین سمت منصوب شده است.

۲- مجدالاسلام

سال ۱۲۹۵ بود که مرحوم مجدالاسلام بریاست فرهنگ کرمان رسید. روزی که مرحوم مجدالاسلام با حکم ریاست فرهنگ ایالت کرمان به

رفسنجان وارد شد کلاتر رفسنجان باو گفت: حضرت آقا، راه کمی ناامن است،
تأمل کنید چند روز بعد سفر فرمائید. مجدالاسلام گفت:
از دزد حذر کردن دو روز روانیست

روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

و با درشکهای که قبلا سردار نصرت برای او تا یزد فرستاده بود بطرف
کرمان حرکت کرد. ولی متأسفانه قضا بودا نرسیده بکاروانسرای دق کبوترخان،
چند تن دهن بسته و سبیل از بنا گوش در رفته. در حالیکه تفنگهای بلندشان از
شانه‌هایشان - میگذشت جلو کالسکه جناب آقای رئیس معارف را گرفته و با احترام
تمام او را دعوت کردند که بکاروانسرا وارد شود.

دزدها بتصور اینکه یکی از شاهزاده‌های پر پول را که به کالسکه نشسته بود
بیچنگ آورده‌اند ابتدا خوشحالی زایدالوصفی نمودند ولی وقتی که دیدند در چننه
مسافر تازه وارد جز چند کتاب پاره و موریانه خورده جلد چرمی چیزی نیست و
بعلاوه هر چه ازو میپرسند شعر جواب میدهد، قدری عصبانی شدند.

رئیس دزدان گفت چون از جناب آقا خیری ندیدیم بد نیست از کالسکه او
استفاده شود ... کالسکه را کنار جاده نگاهداشتند. بدین ترتیب هر قافله‌ای که
وارد میشد از دور گمان میکرد راه امن است و کالسکه حاکم در کنار راه توقف
کرده، با خیال راحت پیش می‌آمد. همینکه کاروان نزدیک میرسید، قراول دزدان
بعنوان تفنگچی حاکم جلو رفته و میگفت:

دس کار شاهزاده در کاروانسرا تشریف دارند و دستور داده‌اند هر کس از راه
میرسد برای صرف چای و استراحت بکاروانسرا بیاید. بدین طریق کاروانیان را به
کاروانسرا برده در آنجا همه را یک ریسمان می‌بستند و بدون سر و صدا بارها را
سوار بر مالهای تندرو کرده بکوه می‌بردند. بدین طریق از برکت کالسکه رئیس
معارف مال کلانی بجیبشان رفت.

مرحوم مجدالاسلام صحبت میکرد که اواخر شب هوا سرد شده بود و چون

لباس او را هم برده بودند، گفته بود سردم است و روپوشی خواسته بود. رئیس دزدها چاره‌ای اندیشیده بود. یکی از خوره‌های بزرگ (جوال بزرگ برای بار کردن غلات) کاروان را که اتفاقاً در آن آرد بوده است خالی کرده يك سوراخ بزرگ از وسط و دو سوراخ از دو طرف آن نموده دستهای مجدالاسلام را از دو سوراخ دو طرف و سرش را از سوراخ بزرگ وسط بیرون کرده، بدینطریق پالتوئی برای او تهیه نمود. مرحوم مجد میگفت هر وقت آن منظره عجیب - با بلند شدن گرد آرد سر و ریش و صورتم بکلی سفید شده بود و دستها از دو طرف درآمده و ضمناً خنده سایر کاروانیان باین منظره - در نظرم مجسم میشود باز از خنده نمیتوانم خودداری کنم. بدینطریق رئیس معارف فردا مجبور بیاز گشت برفسنجان شد تا لباس تازه پیوشد و بکرمان آید.

مرحوم شیخ احمد مجدالاسلام کرمانی فرزند آقا یوسف از خاندان خاندانقلی بیگ افشار بود. جد او در قمرت بین صفویه و نادر در کرمان نام و نشانی داشته و کارهای خیریه‌ای نموده است. مرحوم مجد در ۱۲۸۸ قمری متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در نزد مرحوم ناظم الاطباء کرمانی پایان رسانده بود. در سنه ۱۳۰۸ باصفهان رفت و محضر ملامحمد باقر فشارکی را دریافت و سپس بدرس آقا سید محمد باقر درجه‌ای حاضر شد و از چند تن از علمای اصفهان تصدیق اجتهاد گرفت.

روح تجدد طلبی او در اصفهان باعث شد که بكمك چند تن دبستان تازه‌ای در محیط او هام‌پرور آن روز اصفهان افتتاح کند. ولی البته کار آن مدرسه چندان دوامی نیافت. زیرا چندی بعد عده‌ای از مخالفین مدارس جدید، دسته‌جمعی بآنجا ریختند و عالیها سافلها نمودند. معلم و مدیر وشاگرد همه كتك مفصلی نوش جان کرده از مدرسه گریختند و دیگر بازنگشتند!

این سروصداها ظل السلطان را واداشت که ریشه را قطع کند. بكمك امام

جمعه، مرحوم مجد را - پس از محکومیت به یکصد و چهل تومان جریمه - مرخص کردند و او پنهانی به تهران رفت.

مرحوم مجد در تهران، به همراهی ادیب الممالک و عده‌ای دیگر با نشر روزنامهٔ ادب، مخالفت عین الدوله را هم برای خود فراهم کرد تا اینکه بالاخره ناگهانی مجد الاسلام و میرزا آقا عصر انقلاب و حاجی میرزا حسن رشیدی را در اوائل سال ۱۳۲۴ به قلعهٔ کلات خراسان تبعید کردند.

اگر در ۱۴ جمادی الثانی همان سال فرمان حکومت مشروطه از مظفرالدین شاه گرفته نمیشد، مسلماً جسد مرحوم مجد در کلات نصیب کلاغها و کرکسها شده بود! ولی بعد از فرمان مشروطیت مرحوم مجد بوساطت مشیرالدوله آزاد شد و بمشهد رفت و بعداً به تهران آمد.

در تهران روزنامهٔ یومیة ندای وطن و بعداً محاکمات و کشکول الجمال را منتشر کرد. تا اینکه سال ۱۳۲۶ پیش آمد و گلوله‌های توپ محمدعلیشاه گلدسته‌های مسجد سپهسالار را لرزاند و دود و خاک از مجلس برخاست. مرحوم مجد با ناظم الاسلام کرمانی و شمس‌الحکماء و کیل کرمان در گوشه‌ای مخفی شدند تا نظام‌السلطنه مافی برای او امان نامه گرفت.

بعد از تسلط بختیاری به تهران، با آنان باصفهان رفت و مجدداً بازگشت. در حکومت موقتی، گفتند ندای وطن طرفدار احمدشاه بوده و بدینجهت دوباره باغشاه را زیارت کرد. ولی با مراقبت پیرم خان ارمنی جان بدربرد. ناچار از همان راه که آمده بود بکرمان بازگشت و شروع بنوشتن تاریخ انقلاب ایران نمود.

در کرمان هم نسبت بموقوفهٔ علی آباد زردند و تولیت آن نزاعی در افتاد و در ۱۳۳۲ زمان حکومت سردار محشم بختیاری کار بعدلیه کشید و همانوقت

کتاب شهر خاموشان را در همین واقعه شعر درآورد و مجبور شد به تهران برود. بعد از یکسال و نیم، حکم ریاست معارف کرمان را گرفت و بهمان طریق که گفتیم بازگشت. در این مدت برای ترویج معارف جدید حد اعلاّی فداکاری را نمود و یکسال بر این مقام بود.

پس از آن در گوشه‌ای نشست و بمطالعه و نگارش پرداخت تا در سال ۱۳۰۲ شمسی بمرض استسقا درگذشت. مقبره او در محل تخت در گاه قلی بک است.

۴- شیخ یحیی

فرمان مشروطیت ایران در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ بامضای مظفرالدین شاه رسید و بولایات مخابره شد، مردم کرمان هم ب فکر انتخاب و کیل افتادند، توجه آنروز مردم به علم و دیانت، قرعه فال و کالت بنام پسر کوچک مرحوم حاج آقا احمد، و برادر مرحوم حاج شیخ ابوجعفر و حاج شیخ علی، وعموی مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد رضا، یعنی مرحوم شیخ یحیی افتاد.

شیخ یحیی، پس از انتخاب بهمراه بحر العلوم (شیخ مهدی) و میرزا حسن و کیل (معروف به میرزا حسن تحویلدار) سایر و کلای ایالت کرمان - به تهران حرکت کرد.

سالهای اولیه مشروطیت بخوشی گذشت. کم کم سال ۱۳۲۶ در رسید و همانطور که میدانید این سال نه برای مشروطیت ایران و نه برای مردم و نه برای و کلا و نه برای محمد علی شاه - خلاصه برای هیچکس - فرخنده نبود. روزیکه صدای گلوله‌های توپ شاپشال روسی در فضای بهارستان منعکس شد، مردم ایران گفتند مشروطه از دست رفت. و کلای آن روز که هنوز به تجملات روز نرسیده بودند، قلمدان را در جیب کرده روزها در سالن بهارستان برای نوشتن متمم قانون اساسی می‌رفتند. آنروز که مجلس بتوپ بسته شد، حاج شیخ یحیی در مجلس نبود و همین امر بعدها موجب گفتگوهای شد. ولی اغلب عقیده دارند که سوءنیتی در کار

بوده است. حاج شیخ یحیی مردی بذله گو بود. وقتیکه شنید و کیل یزد، در هنگام فرار از مجلس خود را در پس کوچه انداخته بود و از شترداری که بار درمونی (درمنه) داشت خواست کرده بود که او را لای بار بیند و بخارج میدان برود، گفته بود مشروطیت ما از زیر بوته درمونی برخاسته است! دوره دوم از نقطه نظر محمد علی شاه هم شوم بود. زیرا طولی نکشید (۱۳۲۷) که گلوله مجاهدین ملی و سران بختیاری او را بسفارت روس پناهنده نمود.

شیخ یحیی بعد از آن دوره دیگر بوکالت نرسید. در اواخر سال ۱۲۹۶ ریاست معارف و اوقاف کرمان انتخاب شد و بعد از مرحوم مجدالاسلام بکار معارف پرداخت. در سالهای ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ چندین باب مدرسه جدید مفتوح گردید که در آن زمان از اقدامات فراموش نشدنی او محسوب می شود. دیوان شاه نعمت الله ولی را بکرمک سردار نصرت تجدید چاپ نمود. رسالاتی چند نوشته است که هنوز بچاپ نرسیده. در ریاضیات و علوم نیز - علاوه بر ادبیات - دست داشت، ساعت آفتابی که طبق فرمولهای شیخ بهائی در بردسیر ساخته هنوز برجاست.

در اواخر عمر بهمراهی مرحوم سردار نصرت بکربلا سفری کرد و در بازگشت - در حدود بافت سیرجان - سکنه کرد و درخت از جهان بر بست. قبر او در بافت است و گویا وسط خیابان افتاده!

۴- رضا فهیمی

پس از آقا شیخ یحیی، چندی آقا سید عبدالرسول بکار اداره فرهنگ پرداخت و بعد از او آقای میرزا رضاخان فهیمی رئیس معارف گشت. در دوره ریاست میرزا رضاخان چندین باب مدارس جدید باز شد. میرزا رضاخان پس از آنکه از کرمان

۱ - نگارنده کتاب «فرماندهان کرمان» او را چاپ کرده است. يك تاريخ عمومي هم دارد که نسخه عکسی آن را آقای سید جلال هجری در اختیار نگارنده گذاشته اند.

رفت در تهران مدت‌ها پستهای حساس را بعهده داشت و بالاخره از فرهنگ خسته شد و بمصداق این شعر حافظ :

از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت

يك چند فكر ساغر و معشوق و می کنم

به‌مین حساب به وزارت کشور انتقال یافت و در آنجا نیز پست‌هایی بدست آورد. از جالبترین اوقات زندگی میرزا رضاخان فهیمی، زمانی است که در زندان دموکراتها در آذربایجان گذرانده است! فهیمی در سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ فرماندار زنجان بود. یکروز صبح که سر از خواب برداشت، متوجه شد که آقای فرماندار را به «فرقه‌سی» احضار کرده‌اند. آنگاه دانست که شهر زنجان بتصرف دمکراتها درآمده. باز هم خیلی سیاست داشت که توانست خود را از چوبه‌دار خلاص کند و فقط بزندان برود.

فهیمی ازین زندان خود یادداشتهای جالبی دارد که قسمتی از آن در مجله محیط (سال ۱۳۲۶) بیچاپ رسیده است. آقای فهیمی در دوره ریاست خود خدمات شایسته‌ای بفرهنگ کرمان نمود.

۵- امامزاده

پس از آقای فهیمی نوبت به تاج‌الدین امامزاده رسید. آن روزیکه امامزاده بکرمان آمد، کسی او را امامزاده نمیدانست. بلکه معروف به سید تاج‌الدین خان بود. تاریخ ورود ایشان بکرمان هم آنقدر زیاد نیست یعنی تقریباً دو نسل پیش ازین، یا بحساب دیگر در قرن گذشته (یعنی قرن سیزدهم) بکرمان پا گذاشته‌اند... ولی برای اینکه نگوئید اغراق است صریحاً عرض میکنم که ایشان در سال ۱۲۹۹ شمسی ریاست دبستان احمدی (پهلوی امروز) را داشته‌اند. راجع به سن ایشان هم بیست سال پیش قول ایشان این بود که «تقریباً شصت سال دارم». ما نیز اقرار مدعی را به از حد شاهد عادل قبول داریم.

بهر حال آقای سید تاج‌الدین خان چندی بعد یعنی در سال ۱۳۰۲ بسمت ریاست فرهنگ کرمان تعیین گردید و یکسال تمام با کمال‌علاقه پیشرفت فرهنگ را هدف قرار داد.

سال بعد به شیراز جنت طراز منتقل گردید و آنجا رئیس بازرسی فرهنگ بود. دوره توقف شیراز آنقدر بر ایشان خوش گذشته که الان نمیدانند چند سال در آنجا بوده‌اند و فکر میکنیم این مدت اصلاً از عمرشان حساب نشده و شصت سال را بر مآخذ سایر سنوات حساب فرموده باشند!

پس از آنکه بدارالخلافة تهران رفتند و نظامت دبیرستان علمیه و بعد مدیریت دبیرستان معرفت بعهدہ ایشان واگذار شد و چنان کار را مرتب کردند که مورد توجه خاص وزارت فرهنگ قرار گرفته، یکباره ابلاغ ریاست فرهنگ نصف جهان (اصفهان) بنام ایشان صادر شد.

آقای امامزاده پنجسال تمام روزها بکار فرهنگ و شبها در کنار زاینده رود گذراند.

چندی بعد بتهران بازگشت و این در سال ۱۳۱۲ بود. بنا بر این پانزده سال عمر ایشان را در این چند سطر خلاصه کرده‌ایم.

سال بعد (۱۳۱۸) از قیل و قال مدرسه خسته شد و مدیریت کل اوقاف را بدست آورد. ولی یکسال نگذشت و دانست که می‌حرام ولی به مال اوقاف است. باز بفرهنگ بازگشت و تجدید عهد کرد. مدتی در اداره محاکمات اداری با متخلفین سر و کله زد و چندی نیز بازرسی وزارت بود و مدتی هم ریاست محکمه اداری وزارت فرهنگ برعهده ایشان بود.

گرچه کمتر کسی از کارمندان دوره ایشان در فرهنگ کرمان باقیست که اظهارنظری در خصوص رفتار و کار آقای امامزاده نماید، ولی امروز کسانی که در تهران بزیارت ایشان میروند وقتی از اطاق خارج میشوند، گویی از زیارت یکی از اقطاب و اولیاء باز میگردند. روح جوان این پیر فرهنگی سخت در تقویت

فرهنگیان جوان مؤثر است. او اغلب به این قدرت روحی خود اشاره نموده و عشق فرهنگ را که در دل دارد مخاطب میگیرد و زمزمه میکند:

روزها گر رفت ، گورو ، باک نیست

تو بمان ، ای آنکه چون تو پاک نیست

بعد از آقای امامزاده از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ بتناوب آقای صادق انصاری ریاست

داشت که در ذکر از آقای انصاری بموقع از آن ذکر می خواهم کرد.

۶- جودت

روز هفتم آذر ۱۳۰۶ بود که حکم آقای میرزا حسین خان جودت با حقوق

ماهانه ۵۲ تومان بر ریاست فرهنگ کرمان صادر شد.

بد نیست که بدانید ورود رئیس معارف وقت ، با این تشریفات انجام گرفت.

یعنی سند هزینه ای بشرح زیر بطهران فرستادند که نمودار وضع مخارج آنروز است:

کرایه اتومبیل	۶۰۰ ریال
غذای شش روزه	« ۶۰
حمالی	« ۳۶
اضافه بار	« ۲۲۰
کرایه منزل	« ۶۰

بنابر این سفر آنروز رئیس معارف با يك اتومبیل کرایه اختصاصی و اضافه

بار زیاد فقط ۹۵ تومان شده بوده است. بهر حال جودت به کرمان وارد و مشغول کار گردید.

یکسال بعد بخیال عتبات افتاد و در شهریور ۱۳۰۷ اجازه مرخصی برای

زیارت عتبات گرفت و از کرمان خارج شد. مجدداً در پانزدهم دی ماه همان سال

بر ریاست فرهنگ کرمان، منتهی با ۷۹ تومان حقوق منصوب گردید. معلوم شد،

این سفر از هر جهت برای ایشان پر خیر و برکت بوده است.

تا سال ۱۳۰۹ مرتباً بکار ادامه داد و بسیاری از مدارس امروز کرمان در زمان او پی‌ریزی شده است. کار نداریم که فعالیت جودت از روز نخست، حتی در وقایع جنگل و قضایای میرزا کوچک‌خان هم باثبات رسیده بود.

در اوایل ۱۳۰۹ پای جودت از توقف مدید کرمان بگل فرو رفت و تقاضای انتقال نمود. اتفاقاً فرهنگ تهران هم موافقت کرد و سی‌ام فروردین ۱۳۰۹ آقای میرزا حسین خان بسمت مفتش سیار معارف پایتخت منصوب شد و مردم کرمان یکباره متوجه شدند که رئیس فعال معارف بطهران رفت. جودت واقعاً بفرهنگ خدمت کرده بود، ازینجهت بلافاصله سیل تلگراف بود که از کرمان بتهران مخبره شد و دسته جمعی بازگشت جودت را میخواستند. در مدت غیبت او تا اردیبهشت ۱۳۰۹ آقای عبدالکریم ابراهیمی کفالت فرهنگ را داشت.

در بیستم اردیبهشت ۱۳۰۹ بود که جودت بازگشت. در این سال برای اولین بار یک دبیر فرانسه (آقای ثقفی) و یک دبیر ریاضی (آقای رضائی) راهمراه آورد و این خبر در شهر پیچید که «آقای رضائی دارای تصدیق متوسطه از سنت زاویر و یونیورسیتی بمبئی و تصدیق تحصیلی ریاضیات و الکتریسته پاریس» بکرمان آمده است!

سفر دوم جودت بودجه فرهنگ کرمان را هم بمیزان قابل توجهی بالا برد و باید گفت کوشش این مرد فرهنگی در ریگزارهای کرمان برای ایجاد فرهنگ جدید از عجایب آن ایام است.

جودت تا سال ۱۳۱۲ در کرمان بود و در همین سال به تهران منتقل گردید و مردم در روزنامه بیداری خواندند که ابلاغ آقای دانشور رئیس فرهنگ اصفهان بر ریاست فرهنگ کرمان صادر شده است. ولی ظاهراً آقای دانشور به کرمان نیامد و بعداً آقای انصاری آمده است.

آثار فرهنگی جودت در ایالت کرمان آنقدر زنده و برجسته است که هنوز یاد او از خاطره‌ها فراموش نشده و خلاصه هر مدرسه در دهات یادگاری است که

بقلم و قدم جودت در پهنه استان هشتم نوشته شده است و پیاس قدرشناسی دبستانی نیز در کرمان بنام او موسوم است .

جودت اکنون ریاست اداره ساختمانهای بانک ملی را بهمه دارد و دیری است که فرهنگ رامتار که نموده است. اخیراً یادداشت‌هایی ازو در باب همکاریهای او با میرزا کوچک خان منتشر شده که بعقیده من ، یا این یادداشتها هم آن حرفها نیست، یا همکاری او آنقدرها که ما تصور میکردیم عمیق نبوده است .

۷- انصاری

از جمله رؤسای با سابقه‌ای که مدت نسبتاً مدیدی ریاست فرهنگ کرمان را داشت آقای صادق خان انصاری را باید نام برد. آقای انصاری قبل از ۱۳۰۲ هجری در کرمان بازرسی داشت ، در آن زمان آقای امامزاده بر ریاست فرهنگ کرمان تعیین شد و چون در سال ۱۳۰۳ به تهران رفت ، آقای میرزا صادق خان در هیجدهم میزان ۱۳۰۳ بسمت ریاست معارف ایالتی برگزیده شده جشن تاجگذاری اعلیحضرت فقید را در ۱۳۰۵ در کرمان برگزار کرد و در خرداد این سال به تهران رفت .

ظاهراً آقای انصاری از کرمان بد ندیده بود، یا شاید بقول خود کرمانیها، خاک دامنگیر این شهر باعث شد که در اول مرداد ۱۳۰۶ با حقوق گزاف آنروز یعنی ۱۲۴ تومان حکم ریاست معارف کرمان را گرفت ولی نیامد ، و میرزا حسین خان جودت بلافاصله بجای ایشان بکرمان عازم شد .

جودت تا سال ۱۳۱۲ در کرمان بود. پس از بازگشت، در اوایل اسفند ۱۳۱۲ مجدداً آقای انصاری، ریاست کتابخانه ملی را در تهران از کف داد و ریاست فرهنگ کرمان را بدست آورد.

آقای انصاری تا ۱۳۱۴ ریاست فرهنگ کرمان را داشت، و در آبان ۱۳۱۴ به تهران بازگشت.

آقای صادق جابری انصاری، پسر حاج میرزا علیقلی خان جابری انصاری

اصفهان از خاندان علم و معرفت بود. در ۱۲۷۰ شمسی در تهران متولد شده و تحصیلات خود را در تهران بیابان رسانده و از خدمت فرهنگ گردید و از پیشقدمان فرهنگ ایران محسوب میشود.

در زمان ریاست آقای انصاری بود که آقای هادی حائری بازرگ کلوزارتی بیازرسی کرمان آمد و مدارس تازه پی افکند. در دوره های تصدی آقای انصاری، خدمات شایسته ای بفرهنگ کرمان شده است.

۸- مایل

میرزا یدالله خان مایل تویسرکانی، در تاریخ بیست و دوم خرداد ۱۳۱۴ بسمت ریاست تحقیق اوقاف کرمان - که آن زمان زیر نظر فرهنگ اداره میشد - منصوب شد و بکرمان آمد.

فرزند مرحوم میرزا ابوالقاسم تویسرکانی در سال ۱۲۶۵ شمسی متولد شده و روزیکه بکرمان آمد درست پنجاه سال داشت. در روز ۲۱ مرداد ۱۳۱۴، حکم کفالت فرهنگ کرمان را بدست آورد و در روز اول آذر ۱۴ بریاست افتخاری فرهنگ کرمان منصوب شد.

البته این انتصاب بعد از انتظار خدمت رئیس سابق، آقای انصاری، پیش آمد. مرحوم مایل بسمت ریاست معارف ایالتی با حقوق ۱۶۴۰ ریال منصوب گردید. اصولاً انتقال مایل بکرمان روی علی انجام یافت، آقای علی دشتی در سال ۱۳۰۹ از روزنامه شفق سرخ کناره گرفت و مدیری و سردبیری آن روزنامه را بعهد مایل تویسرکانی واگذار کرد. مرحوم مایل پیش از آن نیز دو سال سردبیری روزنامه یومیه ستاره ایران را داشت و آنرا بخوبی اداره کرده بود. تحصیلات مایل در علوم قدیم و جدید و زبان فرانسه بسیار خوب بود. مدرسه تویسرکانی را بنا نهاد و قریب سه سال نیز مدرسه «اتحاد ایرانیان باد کوبه» را اداره کرد.

مایل در شفق سرخ بود تا سال ۱۳۱۲ در رسید. چندی بعد مدیر و

سردبیر شفق سرخ ناگهانی ابلاغ انتقال خود بکرمان را روی میز دید، ناچار بسمت ریاست اداره تحقیق اوقاف بکرمان آمد.

مرحوم مایل که از مردان ادب و فرهنگ بود ایالت کرمان را پسندید. طولی نکشید که سمت ریاست فرهنگ را یافت.

مرحوم مایل با دلگرمی تمام بکار مشغول شد. اتفاقاً دوره خدمت او مصادف با سالهایی از سلطنت شاهنشاه فقید است که هر روز اصلاح تازه‌ای در وضع اجتماعی مردم پیش می‌آمد و طبعاً اداره فرهنگ نقش بزرگی در این تغییرات بر عهده داشت. روزی بود که نامه‌ای از طرف مرحوم مایل بصورت بخشنامه بمدارس صادر نشود و درخواست فعالیت تازه‌ای نکند. مثلاً یکبار مینوشت بجای يك من و يك چارك، اوزان تازه کیلو و گرم را استعمال کنید، از فردا معلمی جز با کلاه تمام لبه بمدرسه نیاید، لباس رسمی فرهنگ خاکستری کازرونی است، لباس دیگری پوشید... همه کارمندان نشان مخصوص معارف را روی سینه نصب کنند (مرحوم مدنی پور دبیر با سابقه فرهنگ این دستور را تا دم مرگ اجرا کرد). مهمتر از همه دستوری بود که راجع به رفع حجاب صادر کرد، همه مدیران و معلمین با بانوان خود در جشن ۱۷ دی شرکت کردند، از جالب‌ترین جلسات جشنهای دوره پهلوی اولین جشن مراسم رفع حجاب بود.

روزی بود که مایل دستوری برای جشنی صادر نکند. جشن ۴ آبان را با شکوه بر گزار کنید... گزارش جشن ۱۷ دی را بفرستید... جشن اتصال راه آهن منعقد شود... جشن ۱۵ بهمن مجلل باشد... سوم اسفند همه در رژه شرکت کنند... تعداد درختهایی را که در جشن ۲۴ اسفند کاشته شده گزارش کنید... پیش آهنگی را ترویج نمایند... و حتی نحوه حرف زدن مردم را هم در اختیار گرفته بود: از فردا بجای متحدالمال بگوئید بخشنامه، بجای کلاس بنویسید دانشپایه... تا جائی که خودش بجای رئیس معارف کرمان امضاء کرد: دسر فرهنگ کرمان، مایل!

مرحوم مایل از رؤسای پرکار فرهنگ کرمان بود. وضع مدارس را آبرومند کرد، ساختمانهای تازه بنا نهاد، و ساختمانهای قدیم را تعمیر کرد و مدارس را با وسائل جدید تا حدود امکان مجهز نمود. میگویند دبیرستان پهلوی را در زمان او برای برق سیم کشی نمودند، در آن وقت ناظم دبیرستان آقای محمد صمیمی اردستانی بود، محمد صمیمی هم، مثل مرحوم مایل، در سر او یک مو یافت نمی‌شود! و این وسیله تفریح محصلین بود. بعد از سیم کشی برق، یکروز، مرحوم مایل از آقای مشاق (معلم خط و شاعر با ذوق) در دفتر کار خود پرسیده بود امسال دیگر مثل سال گذشته نخواهد بود، مخصوصاً برای اکابر، زیرا برق در کلاسهاست، بنا بر این شبها مشق خط اشکالی ندارد.

آقای مشاق در جواب گفته بود: همانطور است که می‌فرمائید، زیرا

امساله اطاق دفتر ما	با سال گذشته فرق دارد
روز از سر ناظم است روشن	شب هم که چراغ برق دارد

با اینکه گوشه این شعر متوجه خود رئیس هم می‌شد، معذک نتوانست از خنده و تشویق مشاق خود داری کند. او برای صمیمی ناظم گفته بود: آقا، من گفته‌ام مایل، نه ناظم، و مقصودم دفتر معارف بوده نه دبیرستان! مردم هم این شعر را اینطور میخوانند: «روز از سر مایل است روشن.»

مرحوم مایل تا یازدهم مرداد ۱۳۱۸ در کرمان بود و سپس بطهران رفت و در وزارت فرهنگ بکار مشغول گردید.

در اواخر عمر دچار سکنه ناقص گردید و مدتها در خانه بستری بود، تا در نیر ماه ۱۳۲۹ شمسی در تهران از دنیا روی بر تافت.

مرحوم مایل از نویسندگان و شرای معروف ایران است، در کرمان مجمع ادبی را ترویج کرد و شعرا را تشویق نمود. خود در کنگره مستشرقین که برای جشن هزاره فردوسی تشکیل شد، حضور داشت. از اشعار مایل غزلی نقل می‌شود.

به گلشن هر چه بر که گل عبیر آمیزتر گردد
 نوای بلبل شوریده شورانگیزتر گردد
 نفس حس کرده کز غم کوره جان سخت میسوزد
 دمد در هر نفس تا آتش غم تیزتر گردد
 شرابی جویم و یاری که گیرم از جهان عزلت
 که اوضاع زمان هر دم ملال انگیزتر گردد
 پس از تیر و کمان ، توپ مسلسل دیدم و گفتم
 تمدن هر چه بالا شد بشر خونریزتر گردد
 ازین قطع امید اکنون به دل امیدها دارم
 که مو را چون هرس کردند حاصلخیزتر گردد
 بگو مایل منخوان زین بیش شعر خشک در مجمع
 که مفلس هر چه ولخرجی کند بی چیزتر گردد

۹- کسروی

در اوایل سال تحصیلی ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ بود که معلمان بدبستانها و دبیرستانها مراجعه کردند و یکبارہ متوجه شدند که بعد از پنجسال متوالی که با امضای مایل نویسر کانی در زیر نامه‌ها مانوس شده بودند، امضاء تازه و مرموزی زیر بخش نامه‌هاست این امضاء تشکیل میشد از سه حرف م. ر. ک... همین و دیگر هیچ... بعد از گفتگو و تحقیق بالاخره متوجه میشدند که این امضای مرموز متعلق بر رئیس جدید فرهنگستان آقای مهدی رهبر کسروی است.
 آقای کسروی اصلاً از اهالی کیلان است و در ۱۲۸۰ شمسی متولد شده . بعد از اتمام تحصیلات در شمال و تهران و سالها خدمت در فرهنگ - مخصوصاً فرهنگ دشت - وزارت معارف برای اینکه با ایشان شوخی کرده باشد، آقای کسروی را از پر آب‌ترین، سرسبزترین، با روح‌ترین و زیباترین شهر ایران یعنی دشت به یکی از خشک‌ترین، کم‌درخت‌ترین، و فقیرترین و پرگرد و خاک‌ترین شهرهای آنروز

ایران یعنی کرمان انتقال داد. شهری که درباره آن گفته اند:

از آب و خاک کرمان غافل مباش ای دل

شش ماه خاک بر سر ، شش ماه پای در گل

خود کسروی گاهی که دوستانش از رشت میپرسیدند، حال و کارتان در

آنجا چطور است؟ در جواب مینوشت:

تا در رشت بودیم ، آرزو می کردیم باندازه دو سه متر مربع زمین خشک

بی علف پیدا کنیم و آنجا بنشینیم . در کرمان آرزو داریم دو سه متر زمین سبز

پیدا شود که در آن بساطی پهن کنیم. آنجا آرزویمان بود يك روز آفتابی شود که

بگردش برویم، اینجا آرزو داریم یکساعت باران بیاید تا گرد و خاک درختها و در-

و دیوار فرو نشیند. آنجا می گشتیم تا بزحمت گوشه خلوت و دنجی فراهم آید ،

اینجا در تکاپوئیم تا بزحمت ایسی وهمدمی و سروصدائی بیاییم. آنجا شب با آسمان

چشم میدوختیم بل يك ستاره بما چشمك زند، اینجا از فرط ستاره پاشی و چشمکهای

آسمان، خواب از چشمان رفته است، بین تفاوت ره از کجاست تا کجا ...!

انتقال کسروی در دهم مرداد ۱۳۱۸ صورت گرفت و ایشان در پنجم شهریور

همان سال با حقوق ماهیانه یکصد و شصت تومان بکرمان وارد شدند . البته متوجه

هستید که سال ۱۳۱۸ یعنی وقتی که قند مرو دشتی یکمن ۱۳ ریال و نیم میدادند.

با این حقوق میشد خیلی بهتر از حقوقهای چند هزار تومانی امروز زندگی کرد.

آقای کسروی یکسال تمام در کرمان ماند و دوباره هوای رشت بر او زد

و در مرداد ماه ۱۳۱۹ مجدداً عازم رشت گردید و بریاست فرهنگ آنجا رسید .

سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ فرا رسید و کسروی هم باین شهر و آن شهر منتقل

شد، چندی در اهواز بود تا پس از شش سال، یعنی مهر ماه ۱۳۲۴ بفکر دوستان و یاد

هندوستان افتاد، تجدید عهد کرد و بکرمان باز گشت.

کسروی هر چه در دوره اول ریاست خود سخت گیر و تند و کم شوخی و

پر کار بود، در دوره دوم ریاست بسیار ملایم و نرم و بذله گو و شاعر مسلک شده و به قول کرمانیها استحاله یافته بود. در همان ۱۳۲۴ بود که وسائل شبانه روزی شدن دانشسرا را فراهم کرد.

دوره دوم ریاست او نیز فقط یکسال طول کشید. در شهریورماه ۱۳۲۵ بتهران احضار شد و مدتی در راهروهای وزارتخانه با دوستان قدیم مصافحه و معاظه کرد، تا در نتیجه بر ریاست فرهنگ آبادان منصوب گردید و در اثر تدبیر و علاقه او بود که آن سالهای پر تشنج، فرهنگ پرسر و صدای آبادان را چرخاند.

کسروی از رؤسای کم نظیر فرهنگ کرمان بود، هنوز خاطرات خوش زمان ریاست او از خاطر کارمندان فرهنگ محو نشده است.

۱۰ - عدل امین

«... اینجانب در سال ۱۳۱۲ از دانشسرای عالی طهران در شعبات ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی لیسانس شدم - بلافاصله داخل خدمت وزارت فرهنگ شده چند سال بسمت دبیری در دبیرستانهای رضائیه و دانشسرای مقدماتی رشت خدمت می کردم. سپس بسمت ریاست فرهنگ بندر پهلوی و شهسوار مشغول بودم. خدماتم در شهرستان شهسوار مورد توجه شاهنشاه مغفور السه الله حلال النور واقع شده بسمت ریاست فرهنگ کیلان عازم رشت شدم.

چند سال بعد بر ریاست فرهنگ کرمان منصوب و با طی نه سال خدمت در شهرستانها بطهران احضار و با سمتهای بازرسی فنی و ریاست دبیرستان و ریاست بخش فرهنگی طهران با ادامه خدمت اشتغال دارم.»

سید رضی عدل امین

آنچه میتوانیم، بر این شرح - که بقلم خود آقای عدل امین به سال ۱۳۳۳ نوشته شده - اضافه کنیم اینست که ایشان در اول مرداد ۱۳۱۹ بر ریاست فرهنگ کرمان

منسوب گردیده‌اند.

آقای عدل امین با رتبه سه دبیری بکرمان آمد و تا اوایل شهریور ۱۳۲۰ در کرمان بوده‌اند و سپس در این ماه - ماه شومی که در سومین روز آن، اشغال ایران بوسیله متفقین انجام گرفت - اداره را به آقای مبرهن سپرده کرمان را ترك نمودند.

۱۱- مبرهن

اوایل سال تحصیلی ۱۳۲۰ بود که محصلین متوجه شدند در برنامه فیزیک آنان اسم دبیر تازه‌ای نوشته شده، فیزیک: حسن مبرهن، و وقتی که متوجه شدند این دبیر تازه وارد رئیس فرهنگ کرمان هم هست، حساب کار خود را کردند. آقای حسن مبرهن قبلادر کرمانشاه بود، در اوایل شهریور ۱۳۲۰ یعنی همان ایامیکه رضاشاه قید از ایران رفت، کلمه شاه را هم از آخر محل خدمت آقای مبرهن برداشتند، و از کرمانشاه بکرمان منتقلش ساختند. همانطور که گفتیم آقای مبرهن از معلمین فاضل ایران بود. او کتابی هم برای محصلین فیزیک نوشته که بسیار قابل استفاده است.

در اوایل سال تحصیلی ۱۳۲۰، سر ساعت فیزیک دبیرستان پهلوی دبیری بلندقامت و تنومند، درحالیکه تعلیمی بزرگ خود را پشت دوشش نهاده بود، تند و تند بدبیرستان وارد شد. این شخص رئیس فرهنگ بود که تدریس فیزیک را هم بهمه داشت. نخستین کار مبرهن، سپردن دبیرستان پهلوی با آقای صدیقی بود. کار دیگری هم کرد که از خدمات برجسته اوست:

تا آن ایام محل اداره فرهنگ در ساختمان فعلی دبستان واقع در بازار بود، این ساختمان خیلی کوچک و نامناسب است و هیچوقت صلاحیت اینرا ندارد که یک دبستان دخترانه باشد، زیرا هم در بازار است و پر از سروصدا و هم کوچک و بدون حیاط و هیچیک از اطاقهای آن هم آفتابگیر نیست، خلاصه صلاحیت کاروانسرا و تیمچه بودن را بیش از مدرسه دارد و اتفاقاً بواسطه خوبی محل، موقعیت فروش